



درس فایز فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ آذر ۱۳۹۶

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السایع: الحلال المختلط بالحرام ...

مصادف با: ۱ ربیع الثانی ۱۴۳۹

موضوع جزئی: فروع - فرع سوم - مطلب دوم: بررسی اعتبار اذن حاکم در تصدق - مطلب سوم

جلسه: ۳۳

سال هشتم (سال پنجم خمس)

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مورد مطلب دوم متن تحریر که در فرع سوم مطرح شده، عرض شد با استناد به سه مقدمه، چه بسا بتوان اذن حاکم را در صدقه معتبر دانست؛ یعنی اگر کسی می‌خواهد مال حرامی را که مقدارش معلوم است، صدقه دهد [که باید هم صدقه دهد] نیاز به اذن حاکم دارد و بدون اذن حاکم، نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

بررسی دلیل اعتبار اذن حاکم

از این سه مقدمه‌ای که بیان شد، مقدمه اول قابل اشکال نیست. اینکه لایجوز لأحد أن یتصرف فی مال غیره الا بإذنه؛ این یک حکم مسلم است و قابل خدشه نیست.

اما مقدمه دوم، یعنی روایات تصدق به مجهول المالک. این روایات طبق نظر مستدل، اطلاق ندارد تا ما با تمسک به اطلاق آن روایات و عدم ذکر این قید اعتبار اذن را نفی کنیم. چون اصلاً از این جهت در مقام بیان نیست. در این باره، چه بسا بتوان گفت آن‌چه از این روایات استفاده می‌شود، حکم مالی است که مالک آن مجهول است. یعنی باید مالی که مالک آن مجهول است، از طرف مالک صدقه داده شود. بر فرض شمول این روایات نسبت به مال حلال مخلوط به حرام که با الغاء خصوصیت انجام شد، لقائل آن یقول که خود این روایات در واقع یک اذنی است از ناحیه امام برای تقسیم این اموال و جدا کردن حرام از حلال و تصدق آن.

اگر امام (ع) فرموده‌اند باید مال مجهول صدقه داده شود، در واقع از باب بیان یک حکم شرعی صرف نیست، از باب ولایتی است که بر امور حسبیه دارند. این در همه اموالی که مالک آن مجهول است و نیز مال حلال مخلوط به حرام که مقدار حرام در آن معلوم است، جریان دارد. یعنی کأنّ امام یک اذن عام و کلی داده‌اند (نه به حسب مورد) که کسی که مال حرام با مال او مخلوط شده و مقدار آن را می‌داند، ولایت در تقسیم این مال و افراز آن دارد و سپس تصدق به مال حرام از ناحیه مالک.

در صحیحه یونس، امام (ع) امر کردند به اینکه مال مجهول را بفروشد و پول آن را از طرف مالک به اهل ولایت صدقه دهد. اصل وجوب صدقه از طرف مالک، حکم اموالی است که مالک آن مجهول است و نیز مال حرام مخلوط به حلال. ولی این امر در واقع به ید امام است. یعنی کأنّ با این روایات یک ولایت کلی که امام داشته، به کسانی اعطا کرده که مواجه می‌شوند با مالی که مالک آن مجهول است. در نتیجه ما روایات تصدق به مجهول المالک را می‌توانیم از این ناحیه دال بر این بدانیم که اختیار این اموال به دست امام است، نه اینکه ملک امام باشد. یا باید با اذن امام در جهتی که امام تشخیص می‌دهد

صرف شود یا صدقه داده شود. یعنی اگر صدقه داده شود، به مالک بهره‌ای رسیده و آن‌جا نیاز به اذن خاص ندارد. یا می‌تواند به اذن امام در یک جهت دیگری غیر از صدقه صرف کند. پس اذن امام شاید برای غیر مورد صدقه نیاز باشد. اگر بگوییم صدقه یک معنای عام دارد و شامل همه مصارفی که به صلاح اسلام و مسلمین هست می‌شود (مثل تألیف قلوب)؛ عدم اعتبار اذن [به یک معنا] از این روایات قابل استفاده است.

اما مقدمه سوم یعنی روایت داود بن یزید عن ابی عبدالله (ع). از این روایت بالاتر از اذن فهمیده می‌شود. این روایت دلالت می‌کند بر اینکه اساساً اختیار این اموال، بدست امام است. امام که می‌فرماید: «والله ما له صاحب غیری» در واقع می‌خواهد بفرماید اختیار این مال بدست من است. نه اینکه ملک شخصی امام باشد، بلکه اختیار آن بدست امام است. اگر ما گفتیم این روایت این را می‌رساند، این‌جا دیگر بحث اذن نیست؛ نه اینکه از امام اجازه بگیرد، اصلاً باید این را در اختیار امام قرار دهد. آن موقع امام هر تصمیمی گرفت به همان عمل می‌شود؛ امام یا مثل این مورد، امر به تقسیم بین الاخوان می‌کند که این‌جا اصلاً بحث فقیر و غیر فقیر نیست، اصلاً بحث صدقه نیست. فرمود: «فَاذْهَبْ فَاَقْسِمَهُ فِي إِخْوَانِكَ» اصلاً بحث فقیر نیست؛ نگفته‌اند که بین برادران فقیرت تقسیم کن.

لذا اگر ما این روایت را بخواهیم ملاک قرار دهیم، اساساً مسأله، مسأله اذن نیست بلکه دلالت بر سپردن امر این اموال به امام (ع) است. لذا بعید نیست بگوییم مخصوصاً این روایت درباره مجهول المالک اقتضا می‌کند که این اموال را به امام بسپاریم. و اگر امام نبود، در عصر غیبت به نائب امام و فقیه جامع شرایط داده شود. اگر اینطور باشد، مسأله اذن منتفی می‌شود، بدین معنا که این باید به امام داده شود و اختیارش بدست امام باشد و امام هرگونه که می‌خواهد مصرف کند.

اگر این را بگوییم، به خصوص لقطه یا مجهول المالک اختصاص پیدا می‌کند. دیگر آن اولویتی که به آن استناد کردند و در مال حلال مخلوط به حرام هم آن را پیاده کردند، نمی‌شود استناد کرد. چون اولویت بر این اساس بود که چون مال لقطه نیاز به تصرف در مال غیر دارد، احتیاج به اذن دارد. مال حرام مخلوط به حلال، چون در واقع دو تصرف است، احتیاجش به اذن امام لازم است. از این طریق مستدل روایت را شامل مال حلال مختلط به حرام هم دانست. اگر ما این روایت را حمل بر این معنا کنیم [چنانچه بعید هم نیست] اختیار این مال مجهول المالک یا لقطه، بدست امام است. این‌جا اصلاً اذن معنا ندارد و باید به امام داده شود. البته در جای خودش باید نسبت این روایت را با روایات تصدق بررسی کنیم که بالاخره در مورد اموال مجهول و یا لقطه، باید صدقه داد یا به امام داد؟ مشهور قائل به وجوب صدقه هستند. اگر ما قائل به صدقه شدیم، به این معنا که روایات تصدق را عمدتاً حمل بر وجوب صدقه کردیم، با روایت داود چه کنیم؟ روایت یونس به بیع مال و صدقه از طرف مالک امر کرده است. آن‌جا امام دستور دادند که مالی که مالک آن معلوم نیست را بفروشد و از طرف مالک صدقه دهد. آن قابل حمل بر همان وجوب تصدق هست. اما روایت داود که امام تقریباً به روشنی می‌فرماید من صاحب این مال هستم و بعد به تقسیم بین الاخوان دستور می‌دهد با عدم ملاحظه فقر، این باید مورد بررسی قرار گیرد که این روایت را با آن روایات چگونه جمع می‌شود و چه معنایی دارد؟ این باید در جای خودش بررسی شود اما اجمالاً اگر گفتیم مال مجهول المالک یا لقطه باید از طرف مالک صدقه داده شود و اخبار تصدق را هم از طریق الغاء خصوصیت شامل مال حلال مخلوط به حرام دانستیم، قهراً این‌جا باید صدقه دهیم و نیاز به اذن حاکم دارد.

اما اگر در مورد اموال مجهول المالک، نظر ما این شد که این باید در اختیار امام قرار گیرد یا اگر قرار نگیرد، بالاخره صاحب و ولی آن امام است، این جا در مورد مال حلال مخلوط به حرام هم بعید نیست چنین مطلبی گفته شود که اختیار این مال با امام است.

سؤال:

استاد: گاهی امام مثلاً امر می‌کند ولی بعد به دنبال آن یک تعلیل می‌آورد. این تعلیل کلی و عام است. یا در مقام پاسخ به سؤالی که به صورت خاص ذکر شده، امام یک بیان کلی دارند. این‌ها از لسان خود روایات قابل استفاده است که آیا این قضیه شخصی است یا قضیه فی واقعه یا یک حکم کلی است. اصل در خطابات این است که در مقام بیان حکم کلی باشد الا اینکه ما قرائنی داشته باشیم که به واسطه آن قرائن بگوییم این قضیه شخصی و قضیه خارجی است؛ و الا اصل در خطابات، این است که قضیه، قضیه کلیه و حقیقه باشد. مگر اینکه قرینه‌ای برخلاف آن باشد.

نتیجه بحث دوم

علی‌ای حال طبق نظر امام(ره) و مشهور که صدقه را واجب می‌دانند و البته نظر ما هم همین است، قهراً با توجه به این مقدمات، باید بگوییم که برای صدقه دادن، نیاز به اذن امام هست و البته این راه هم باز است که این اموال در اختیار امام قرار بگیرد. پس یا به اذن امام صدقه داده شود یا در اختیار امام قرار گیرد. روایت داود بر این مطلب دلالت می‌کند. شاید جمع بین مجموعه روایات، این اقتضا را دارد که یا از طرف مالک صدقه دهیم [البته به اذن امام]؛ آن وقت در اینجا همان بحث پیش می‌آید که چه بسا همین اخبار تصدق به مجهول المالک را یک اذن عام از طرف امام بدانیم. یا اینکه در اختیار امام قرار گیرد. هر دو راه شاید از این مجموعه روایات قابل استفاده باشد.

بحث سوم: کسی که صدقه به او تعلق می‌گیرد

اما بحث سوم در این بخش. چون در فرع سوم گفتیم امام(ره) سه مطلب را بیان فرموده‌اند؛ یکی اصل لزوم صدقه در جایی که مالک معلوم نیست و مردد بین غیر محصور است یا اساساً مجهول است ولی مقدار مال معلوم است. این را فرمودند که اولاً باید صدقه داده شود؛ ثانیاً این به اذن حاکم است. مطلب سوم درباره کسی است که باید به او داده شود؛ فی من تتعلق الصدقة به. مطلب سوم درباره کسی است که صدقه به او تعلق می‌گیرد.

امام(ره) در این جا این چنین فرموده: «لو جهل صاحبه أو كان في عدد غير محصور تصدق بإذن الحاكم على الأحوط على من شاء ما لم يظنه بالخصوص و إلا فلا يترك الاحتياط بالتصدق به عليه إن كان محلاً له، نعم لا يجدي ظنه بالخصوص في المحصور». امام می‌فرماید: حال که می‌خواهد صدقه دهد، دو حالت دارد: تارة ظن به مالکیت کسی ندارد. مثلاً در این شهر اصلاً یک احتمال راجحی نمی‌دهد که چه کسی مالک است و آخری ظن به مالکیت شخص خاصی دارد. می‌فرماید اگر در بین غیر محصور، ظن به مالکیت شخص خاصی ندارد، می‌تواند به هر کسی که بخواهد صدقه دهد؛ البته به شرط اینکه فقیر باشد. چون صدقه اصطلاحی، متعلق به فقیر است.

اما اگر ظن خاصی به مالکیت شخص خاصی دارد، بنا بر احتیاط واجب این مال را باید به آن شخص مظنون المالکیت بدهد؛ البته به شرط اینکه فقیر باشد. بر این اساس اگر احتمال مالکیت کسی را می‌دهد، مثلاً زید مالک باشد ولی فقیر نیست،

این‌جا نمی‌تواند به او بدهد. به شرطی می‌تواند این مال را صدقه از طرف مالک به کسی که ظن مالکیت او هست بدهد، که فقیر باشد. این اصل مسأله‌ای است که ایشان در این‌جا مطرح کرده‌اند.

سؤال این است که دلیل بر این مسأله چیست؟ به چه دلیل اگر ظن به مالکیت شخص خاصی دارد، باید به او بدهد؟ به چه دلیل به کسی که ظن مالکیت او را دارد، به شرط فقر باید بپردازد؟

دوم اینکه بین این‌جا و صورتی که علم اجمالی به مالکیت یک نفر دارد و مردد بین حضور است، چه فرقی وجود دارد؟ چون در آن‌جا این را فرمودند؛ در جایی که احتمال این را می‌دهد که احد المحصورین مالک باشد، مثلاً یکی از این پنج نفر مالک است؛ علم اجمالی دارد و مردد بین عدد محصور است. آن‌جا چند نظر مطرح شد؛ آن‌جا امام فرمودند: «الاحوط التخلص عن الجميع إن أمکن». احتیاط کند و به همه پرداخت کند. «و إلا فالأقوی القرعه». اگر امکان نداشت، قرعه بیندازد.

ایشان مسأله ظن به مالکیت یا عدم ظن به مالکیت را در آن‌جا مطرح نکرد. ولی این‌جا که امر مالک مردد بین غیر محصور است، مثلاً بین ۵۰ هزار نفر؛ فرمود به کسی بدهد که ظن مالکیت او را دارد. پس در مطلب سوم و بحث سوم، به دو سؤال باید پاسخ دهیم: ۱. دلیل بر لزوم پرداخت صدقه به کسی که ظن مالکیت او هست [به شرط فقر]، چیست؟ ۲. چه فرقی است بین فرع سوم و فرع دوم که آن‌جا این حکم را نکردند که اگر کسی مظنون المالکیه بود، باید به او داده شود؛ ولی این‌جا این مطلب را فرمودند.

خیر، مقوله‌ای به وسعت همه لحظات زندگی

امیرمؤمنان(ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «افعلوا الخیر و لا تحقرُوا مِنْهُ شَيْئاً فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ»^۱.

طبق این بیان، امیرمؤمنان می‌فرماید کار خیر انجام دهید. «افعلوا الخیر» اطلاق دارد؛ کار خیر، خیر است. هیچ‌گاه از خیر چیزی را کوچک نشمارید. امیرالمؤمنین تعلیل می‌آورد و می‌فرماید چون کوچک خیر، بزرگ است؛ کم خیر، زیاد است. این بیان در واقع سفره‌ای به وسعت زندگی در برابر ما پهن می‌کند؛ سفره‌ای به وسعت همه ایام و لحظاتی که در آن به سر می‌بریم. اگر در قرآن دستور به سبقت به سوی خیرات می‌دهد، «فَاسْتَبِقُوا الخیرات»^۲، در خیرات از هم سبقت و پیشی بگیرید؛ گمان نکنیم که عمل خیر فقط عملی است که بزرگ و کثیر باشد.

الان در عرف، به کسی خیر اطلاق می‌شود که مثلاً مدرسه یا بیمارستان می‌سازد و یک عمل قابل توجهی انجام می‌دهد. اگر به مردم بگویند این پیرمرد زحمت کشی که با گاری دستی امرار معاش می‌کند، این آدم خیری است، کأن مردم باور نمی‌کنند. مگر می‌شود این شخص خیر باشد؟! چون در ذهن مردم این است که خیر یعنی کار بزرگ و کار زیاد؛ در حالی که در منطق قرآن و اهل بیت، خیر به وسعت همه لحظات زندگی انسان است. این یک واقعیتی است که اگر در آن تأمل کنیم، کاملاً برای ما مشهود است. کار خیر در هر روز و هر ساعت و هر ارتباطی که انسان با محیط پیرامون خود دارد، می‌تواند اتفاق بیفتد. در برخورد با طبیعت، با حیوانات، در برخورد با انسان‌ها که مهم‌ترین جلوه خیر است؛ چه همکار و

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۲.

^۲. البقرة: ۱۴۸.

چه هم وطن و چه هم کیش و چه غیر آن. اینکه با روی گشاده با برادر ایمانی برخورد کنیم؛ این یک مصداق بارز خیر است. اینکه انسان در برابر عصبانیت دیگران خویشتنداری کند، این یک خیر است. همدردی یک خیر است؛ نمک روی زخم دیگران نپاشیدن یک خیر است؛ اجتناب از دروغ و غیبت و تهمت، این‌ها همه خیر است. یعنی این ظرفیت برای همه ما هست که خیر باشیم. خیر بودن به تمکن مالی وابسته نیست. خیر انواع و اقسامی دارد که یکی از آن‌ها مالی است. خیر علمی، خیر اخلاقی و... هیچ کار خیری را کوچک نشماریم؛ چون اصلاً خیر کوچک نیست «فَإِنَّ صَغِيرَةً كَبِيرٌ وَقَلِيلَةٌ كَثِيرٌ»؛ هیچ کار خیری را کوچک و کم نشمارید.

در طبع و ذات کار خیر، کثرت و بزرگی نهفته است. آثارش بماند که چه آثار و ثمراتی دارد. لذا امیدواریم خداوند تبارک و تعالی به ما معرفتی عنایت کند و توفیقی که بتوانیم خیر را بشناسیم و اهل عمل به خیر باشیم و خیر را در عمل به دیگران بشناسانیم.

«الحمد لله رب العالمین»